

و شترى که با در ششم گذشت باشد **شقایق** بالفم لفظ و در حر فی **الشیخ**
مع الکاف **جو** بالفم هر دو نیم و سکون همه کینه مرغ و شینه
 کشی **جنوب** بالفم و این استادن و پیمان شدن و بیرون آمدن
 و کرده داشتن و سرد شدن و ساروغ و پشت خاک و کوی
 که در آب جمع شود **جیاد** بالفم و تشدید یا بدول و نوعیست از
 تیر یا شتر است بخیرستان و در ملک بزرگان و بدین معنی بی بو است
جدو بالفم بخشش و فایده **جرار** بالفم آسمان و وزن کردن و
 خط کشیده و در صاحب ملک **جراف** که در او تشدید شتر است که
 زن که در پیش ای که الفس **جزع** بالفم باوه و باله نام و مردی و
 بخش کردن یا به باره کردن و بسند کردن بخیری و تعیین فاکت
 کردن شتر از آب لطف **جزا** بالفم باوش **جینا** و بالفم در شتر
 و سخت شدن دست از کار **جشا** و بالفم و الما ارفع **جشود**
 بضمیمه آمدن دل از ترس یا از اندک بزم کردن از حق و بیرون رفتن
 از شتر بی شتری و گمان بسبب و خوب بسبب **جفا** بالفم انداختن
 کسی را بر زمین و ریختن دیک در کاسه و کف افکندن دیک و خاشاک
 بر کنار انداختن آب استن در گوشه در و از بیخ بر کردن گیاه
جفا و بالفم مالک کف و خاشاک که از اسبیل آورد و چیز باطل و
 کشی خالی **جفا** بالفم و بی همه ستم کردن و از جای دور شدن
 و کردن شدن بر کسی و بریدن از کسی **جلاد** بالفم و الما در دون
 و از همان زمان بیرون کردن و چیزی روشن و اسکار و بالکس
 با سر بر است مخصوص **جلاد** بالفم و بی پدی مو بودن پیش برانفک

دال

جلاد

جادی بالفم و فتح الدال نام دو ماهیت از ماههای عربی که جادی
 گویند و دیگری را جادی للاح **جاء** بالفم و تشدید می گویند یعنی
 و جمعیش از مردم و جز آن **جوی** بفتحین اندوه و سوز دل آب گنده
 و درازی مرض و در دلیت و رسیدن **جوزاد** نام زنی و گویند
 سیاه سپید میان و جبریت از بروج آسمان و صورت از صورت
 بصورت مردی تا می بدو مطلقه است و شتر بی پیش انداخته و بدین معنی
 گویند حافظ شتر زنی **س** جوزا شتر نام حامل برارم و حامل عادت
 از آن شتر است و جوزا و شتر حامل نملد بلکه بصورت دور
 عریان بی تمهید که در آن است از جهت ادر در او مان نیز گویند **جوزا** قریه
 یا بومین الملعون الاثری و البقر بولش **جوجی** بوزن فوجی مع
 نالشو **مع الما** **جج** بالفم و تشدید ما بریدن و علیه کردن
 و خایه کردن و استن کردن غرمارا و بالفم جاه بسیار است
جباب بالفم قوی و جز زبون و ساق و کفک شتر است **جیب** بالفم
 سالی و عیب کردن **جادیب** در و کوی **جذب** کشیدن
 شتر و بر بودن و کم شتر و خشک شدن شتر استان و آن من و بار
 کردن که اسب از شتر بفتحین میخورد **جذاب** مالک کشیدن چیزی از
 یکدیگر و نزع کردن اما بگوید درخت خرما و شتر ماده کم نیز **جاذب**
 و کشنده و شتر ماده کم نیز **جرب** بفتحین که در کاین شدن و رنگ
 گرفتن شتر **جرب** جارتی و بفر کفد و جمل مهرار است و پمان
 است و آن دوازده صاع است **جرباب** بالفم و الما استان و قوم

جرب بفتح جیم و سکون
 دال و کسره آن شتر است
 سالی چند جرب
 بکسر جاء بفتح جیم